



## به حکومت رسیدن فاشیست ها در آمریکا و دور جدید جنگ های آمریکا در خاورمیانه

به جرات می توان گفت که در لحظه کنونی، قرار گرفتن فاشیست ها در راس هرم قدرت طبقه حاکمه امپریالیسم آمریکا، مهمترین شاخص تبه کاری دنیایی است که امپریالیست ها به ویژه امپریالیسم آمریکا در راس آن قرار دارد. این واقعه، در واقع نهیب سختی است که بیدار شوید و ببینید که هیچ راه مثبتی در مقابل جامعه بشری و سیاره زمین نیست بجز استقرار دنیای کمونیستی به جای دنیای سرمایه داری امپریالیسم.

بی تردید این واقعه، آینده ای وحشتناک تر از گذشته را نه فقط برای جامعه آمریکا بلکه برای دنیایی که امپریالیسم آمریکا در راس آن است، در انبان دارد. مگر این که به ویژه در خود آمریکا، با کیفیت لازم در مقابل آن مقاومت شود. یعنی با کیفیت مقاومت در مقابل فاشیسم با هدف انجام انقلابی که کلیت دولت طبقه سرمایه داران امپریالیست در آمریکا را سرنگون کند و به جای آن، یک جمهوری سوسیالیستی نوین را برقرار کند. مهمترین عامل امکان پذیر کردن این نوع مقاومت، وجود نیروهای کمونیست انقلابی کوچک اما مبتنی بر تئوری رهایی بخش کمونیسم نوین، تفکر استراتژیک انقلاب در کشوری مانند ایالات متحده آمریکا و رهبری باب آواکیان است. این تنها عنصر امید بخش در این اوضاع وحشتناک است که می تواند جاده ای متفاوت را در مقابل تحولات در آمریکا باز کند و تاثیرات شگفت انگیز جهانی خواهد داشت، حتا اگر با فراز و نشیب های مملو از شکست پیش برود. این حقیقتی است که هر انسان بیدار، به فوریت می تواند با رجوع به تحلیل های باب آواکیان، در مورد سربلند کردن این فاشیسم در آمریکا و «چه باید کرد» دریابد و درک کند که راه دیگری نیست بجز مقابله فعال علیه فاشیسم برای سرنگون کردن کل سیستمی که این هیولا را به جان مردم دنیا انداخته است. آواکیان می نویسد: «همان طور که بارها تأکید کرده ام، این فاشیسم در این سیستم ریشه دارد. افراد بیشتری باید به این درک برسند که مبارزه با این فاشیسم باید به عنوان بخشی از تلاش برای نابودی کل این سیستم و ایجاد یک انقلاب واقعی انجام شود.» (پیام انقلاب شماره ۱۰۳)

این فاشیسم، در واکنش به تضعیف سرمایه داری امپریالیسم آمریکا و بی ثبات شدن آن سربلند کرده است. اما ریشه در همین سیستم دارد و هرگز چیزی بیگانه و مانع الجمع با آن نیست. این درست است که در یک قرن و نیم گذشته، آمریکا با شکل «دموکراسی» اداره شده است. اما دموکراسی، شکل نقاب دار دولت دیکتاتوری بورژوازی امپریالیستی آمریکا است و امروز، جناح فاشیست طبقه حاکمه آمریکا، این نقاب را مانعی در راه احیای قدرت آمریکا می بیند. دقیقاً به همین علت که فاشیسم در بطن این سیستم ریشه دارد، سران حزب دموکرات، انتخاب ترامپ را با آغوش باز تحت عنوان «تعهد به دموکراسی» پذیرفتند. باب آواکیان می نویسد: «برای دمکرات ها، ثبات سیستم سرمایه داری حتی در قالب فاشیسم، مهم تر از شکست واقعی فاشیسم است» (همان)

اما برنامه این فاشیسم چیست؟ این فاشیسم می خواهد نقاب «دموکراسی» را بردارد و به طور عریان این دیکتاتوری را اعمال کند و قدرت را در دست محفل خاصی از طبقه حاکمه متمرکز کند. در این مسیر، دست به تغییرات عمده ای در نظام قانونی و حقوقی و قضایی آمریکا زده و نهادهای قدرت، از جمله نهادهای نظامی و امنیتی و اقتصادی و امور خارجه و غیره را بازسازی کند. بنیادگرایی مسیحی از ابزارهای مهم بسیج توده ای و انسجام ایدئولوژیک آن بوده و همراه است با تقویت تهاجمی برتری طلبی سفید، پدرسالاری زن ستیز و کوئیر ستیز و نفرت از مهاجران، تسریع نابودی محیط زیست، ضدیت با علم، و تعصب مذهبی افراطی. آواکیان می نویسد: «این ایدئولوژی با هدف استفاده از قدرت دولت برای تحمیل اطاعت اجباری از ایده های خطرناک و مخرب خود و سرکوب شدید کسانی که مقاومت می کنند یا مخالفاند، استفاده می کند.» (همان)

تمام کسانی که کابینه ترامپ را تشکیل می دهند، به شدت نژاد پرست و ضد زن و ضد مهاجرین و خرافاتی هستند. به طور مثال، حمله به مردم مهاجر در آمریکا، به خصوص لاتین ها در الویت های این کابینه است. در گام اول یازده میلیون مهاجر زیر ضرب خواهند رفت. یعنی کسانی که اکثرشان به این علت به آمریکا مهاجرت کرده اند که کشورهای میزبان، توسط امپریالیسم آمریکا و رژیم های جنایتکار مورد حمایت آمریکا چنان نابود شده اند که دیگر نمی توانستند در آن جا بمانند. اما همچنین، به شدت ضد «جریان اصلی» در طبقه حاکمه امپریالیسم آمریکا، یعنی حزب

دموکرات و جمهوریخواهان ضد ترامپ هستند. ترامپ قصد دارد، در تصفیه‌ها و تسویه حساب‌های درونی، آن دسته از ژنرال‌های ارتش را محاکمه نظامی کند که عامل بیرون کشیدن از افغانستان بودند.

این فاشیسم، همانند فاشیسم هیتلری در آلمان، در میان توده‌های تحت ستم و استثمار هم پایه دارد. یعنی، متکی بر یک جنبش توده‌ای فاشیستی است. هرچند تمام هفتاد و اندی میلیون نفر که به آن رای داده‌اند، هسته سخت فاشیسم نیستند. اما هسته سخت فاشیسم، واقعاً سر به میلیون‌ها نفر می‌زند که ترکیب‌اش از همه قشرهای طبقاتی و اجتماعی جامعه است. همین واقعیت بر تحلیل غلط «طبقه در مقابل طبقه» خط بطلان می‌کشد (تحلیل‌هایی از این دست که فاشیسم، سیاست طبقه سرمایه‌داری برای سرکوب انقلاب و طبقه کارگر است و این که نزاع‌های خصمانه میان جناح‌های مختلف طبقه سرمایه‌دار بر سر این که چگونه ثبات و گسترش خود را تضمین کرده و قدرت جهانی‌شان را حفظ کنند، صرفاً یک «جنگ زرگری» است).<sup>۱</sup> این شیوه تفکر در مورد صف‌آرایی‌های سیاسی، یقیناً اثرات مهلک برای یک استراتژی انقلابی در مقابل با فاشیسم و به طور کلی انقلاب دارد.

هرچند بیش از هفتاد میلیون نفر از قشرهای مختلف جامعه به برنامه فاشیستی و کاندیدای فاشیست رای دادند، اما از طرف دیگر، خشمی جوشان در میان ده‌ها میلیون نفر از مردم ضد فاشیست در غلیان است. این شکاف، فارغ از آن که کدام طرف «اکثریت» است، شکاف مهمی است که نیروهای کمونیست انقلابی روی آن کار خواهند کرد تا از «افق محدود» رها شده و به انقلاب بپیوندند. باب آواکیان به مردم هشدار می‌دهد: «تا زمانی که افق دید مردم محدود باشد به آنچه در چارچوب این سیستم ممکن است؛ تا زمانی که مردم باور دارند که تنها «انتخاب واقع‌بینانه» در زمینه جهت‌گیری جامعه، عبارتست از حمایت از یکی از احزاب طبقه حاکم این سیستم (دمکرات یا جمهوری خواه)، نتیجه‌اش استمرار دهشت‌ها خواهد بود.» (پیام انقلاب شماره ۱۰۴)<sup>۲</sup>

### واکنش‌ها در ایران و خاورمیانه

با انتخاب ترامپ، کوه نظری بزرگی در میان بخش‌هایی از مردم در ایران، رواج پیدا کرده است. عده‌ای می‌گویند فاشیسم یک مساله «داخلی» آمریکا است و برای ما فرقی نخواهد کرد! پخش خبر (دروغ یا درست) دعوت از رهبران کوبانی برای مراسم تحلیف ترامپ (ژنرال مظلوم کوبانی و الهام احمد روژئاوای کردستان) و پیام تهنیت به ترامپ از سوی عبدالله مهتدی رئیس سازمان کومله، به موجی از خوش‌خیالی در میان عده‌ای از کردها نیز دامن زده است که گویا، آمریکای ترامپ بالاخره یک کشور کردی درست خواهد کرد، به ویژه آن که نیروهای ی.پ.گ همواره خود را «پیاده نظام» آمریکا در سوریه معرفی کرده‌اند. یا دل‌طرفداران «شاه پهلوی» غنچ زده که ترامپ بالاخره ایران را «آزاد» خواهد کرد. درون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، تحلیل‌های جناح «اصولگرای» طرفدار اجرای «صادق ۳» این است که، «چون ترامپ، ملی‌گرا است از خاورمیانه بیرون خواهد کشید!»<sup>۳</sup> یا این که «در مقابل چین و روسیه مجبور به قبول جهان چند قطبی خواهد شد!» و تحلیل جناح «اصلاح طلب» این است که «فرصت‌های ترامپیسم» برای جمهوری اسلامی ایران زیاد است!<sup>۴</sup>

اما مهم نیست مردم چه نظری دارند یا تحلیل‌گران جمهوری اسلامی و ایران اینترنشنال چه فکر می‌کنند. این نظرات توهم آلود، تغییری در واقعیت نمی‌دهد. عروج فاشیسم در آمریکا و دیگر رخدادهای مهم در جهان، مانند جنگ اوکراین و نسل‌کشی در غزه و رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی (یک طرف آمریکا و متحدین فعلی‌اش در اروپا و طرف دیگر روسیه و چین که فعلاً متحد هستند) و جنگ محتمل اسرائیل/آمریکا با ایران همه تشنجات مرگبار سیستم جهانی سرمایه‌داری امپریالیسم هستند. فاشیسم بر بستر این سیستم جهانی که بر مافوق استثمار میلیارد‌ها انسان و غارت محیط زیست بنا شده، سر بلند کرده است.

در هشتاد سال گذشته، این سیستم جهانی عمدتاً تحت سیطره پول و ارتش آمریکایی بوده است و ثروت عظیم و رفاه بیسابقه قشرهای بزرگی از مردم در داخل آمریکا (در عین، وجود فقر گسترش‌یابنده در شرایط کنونی) از آن منتج می‌شود. همانقدر که منتفع شدن سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا از ثروت تولید شده به دست میلیارد‌ها انسان در سراسر جهان، حال آمریکا را «خوب» می‌کرد (یا به قول فاشیست‌ها آمریکا را «با عظمت»

<sup>۱</sup> این شیوه تفکر کمینترن در مورد «طبقه» بود که در دوره جنگ جهانی دوم باعث اشتباهات فاحش در تحلیل از ماهیت فاشیسم و ضرورت مقابله با آن بر مبنای استراتژی انقلاب شد و پس از آن، اکثریت جنبش کمونیستی را با درک‌های متافیزیکی و «جسمیت بخشی» در مورد طبقه آموزش داد.

<sup>۲</sup> پیام‌های باب آواکیان را در رسانه‌های اجتماعی (ایکس، اینستاگرام، واتساپ، ...) در آدرس زیر دنبال کنید. وی در این پیام‌ها سیاست‌های کنکرت دوره کنونی را برای کمونیست‌های انقلابی و متحدین آنها و برای توده‌های وسیع طرح می‌کند

می کرد) به همان اندازه، چالش های جهانی در مقابل این سیطره، تاثیرات عمیقی در داخل آمریکا دارد. این چالش های بین المللی و داخلی در مقابل طبقه حاکمه امپریالیسم آمریکا، راه حل فاشیستی را مقبول کرده است.

بخشی تعیین کننده از برنامه فاشیسم برای دوباره «خوب کردن حال آمریکا» این است که با چنگ و دندان برای حفظ سیطره هشتاد ساله امپریالیسم آمریکا در جهان بجنگد. بنابراین، این توهم را باید به دور ریخت که در جهان شاهد یک تعادل صلح آمیز خواهیم بود. چنین چیزی غیرممکن است. نه امپریالیسم آمریکا قادر است دست از سلطه هشتاد ساله اش (از جمله در خاورمیانه) بکشد و نه قدرت های امپریالیستی تازه نفس مانند چین و روسیه و حتی امپریالیست های اروپایی که فعلاً متحدین آمریکا هستند. تحلیل هایی از این دست که «اکنون شاهد دنیای چند قطبی» هستیم و آمریکا باید دست از «یکجانبه گری» بردارد، یاوه گویی های جمهوری اسلامی و «محور مقاومت» آن است. آمریکا نمی تواند «دنیای چند قطبی» را قبول کند و روسیه و چین هم در موقعیت قبول معامله با هدف تداوم سیطره هشتاد ساله آمریکا بر خاورمیانه و به تبع آن در جهان نیستند. پوتین، در ۲۱ نوامبر (اول آذر ۱۴۰۳)، با پرتاب موشک قاره پیمای روسیه به اوکراین، چنین موضعی را اعلام کرد.<sup>۵</sup>

خاورمیانه و مشخصاً ایران از سیبل های عمده امپریالیسم آمریکای فاشیست برای تحکیم هژمونی دیرینه آمریکا در خاورمیانه است. خاورمیانه، صحنه رقابت های پنهان و آشکار و جنایت های بی بدیل خواهد بود: نه فقط از سوی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل بلکه همچنین امپریالیست های چین و روسیه و امپریالیست های اروپایی. بله، ممکن است ترامپ طی معامله ای با پوتین جنگ اوکراین را تمام کند اما این می تواند آغاز جنگی دیگر باشد.

این ها واقعیت هایی است که باید به طور علمی برای صفوف خودمان و شمار گسترده مردم به طور علمی توضیح داد تا شکل گیری اوضاع وحشتناک تر از همیشه و راه رویاری با آن را ببینند. این وحشی گری امپریالیست ها، نشانه ضعف آنها در این بزنگاه منحصر به فرد از تاریخ جهان است و مرتباً آنان را نامشروع تر و ضعیف تر کرده و پتانسیل انقلاب را در ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه بیشتر خواهد کرد. پایه های مادی راه انقلاب کمونیستی، در میانه این دهشت ها قوی تر خواهد شد و اگر با سیاست صحیح بر روی آن کار کنیم، به طور تصاعدی تبدیل به فعلیت خواهد شد.

جنگ های میان این امپریالیست ها و همینطور جنگ میان جمهوری اسلامی و اسرائیل/آمریکا، جنگ های ما نیستند. اما اهمیت فوق العاده برای آینده جامعه ما و جهان دارند و باید در آن ها با هدف انقلاب، دخالت گری کرد و خصلت این جنگ ها را تغییر داد و مردم را علیه ارتجاع و امپریالیسم بسیج کرد و از درون این جنگ ها، جنگ های انقلابی را برای نابود کردن سرمایه داری بیرون کشید. این اوضاع، وظیفه مرکزی انقلاب کردن را هرچه بیشتر باید در سیبل ما کمونیست های انقلابی و همه نیروهای ترقی خواه قرار دهد. در اوضاع کنونی، روشنفکران با شرف و مردمی همراه با کمونیست های انقلابی باید به توده های مردم کمک کنند تا در مقابل جنایت هایی که در شرف وقوع است، با این افق روی پا بایستند. بر مبنای دیدن واقعیت ها و درک تنها بدیل مثبت است که می توان و باید نیروهای پیشرو را که در ابتدا اندک هستند به حرکت درآورد و سازماندهی کرد و با تکیه بر نیروهای اندک، شمار عظیم تری از مردم را به حرکت درآورد.

### سرنگون کردن جمهوری اسلامی، بخشی لاینفک از این مسیر است

قرار گرفتن فاشیسم در راس طبقه حاکمه آمریکا را باید تبدیل به تربیون جدیدی برای اشاعه خط یک انقلاب واقعی و استراتژی آن کرد. مواضع ارتجاعی تکیه به جمهوری اسلامی (و «محور مقاومت» آن که ستون هایش امپریالیست های چین و روسیه هستند) یا به امپریالیست های فاشیست و دموکراتیک غرب، راه های کهنه ای هستند که به واسطه آن نه می توان از شر جمهوری اسلامی خلاص شد و نه امپریالیسم. به حرکت هایی که در چارچوب سیستم راه می افتند و از افکار تولید شده توسط سیستم گسست نمی کنند، باید نقد جدی کرد. زیرا موجب اشاعه نادانی و جهل در درک واقعی اوضاع می شوند و مردم را به اقیانوس افسردگی پرتاب می کنند. در تمایز با این جهان بینی ها و سیاست ها، باید کمونیسم نوین را جلوی کسانی گذاشت که واقعاً آرزوی جامعه و جهانی کاملاً متفاوت را دارند. این علم نشان می دهد که همین سیستم، با سوخت و ساز خودش معضلاتی به وجود می آورد که آن را از درون تضعیف کرده و به ما اجازه می دهد که واژگون اش کنیم و این علم به ما نشان می دهد که چطور می توان از این فرصت استفاده کرد.

این گونه است که باید خود و مردم را برای اتفاقات بزرگتر آماده کرد و از دل دهشت ها، راهی به سوی آینده ای دیگر باز کرد.

<sup>۵</sup> هر چند این موشک قاره پیمای مسلح به سلاح هسته ای نبود، اما به گفته پوتین در صورت لزوم، کلاهدک هسته ای هم سوار آن خواهند کرد و به اروپایی ها گفت، هیچ کس سپر دفاعی در مقابل این موشک را ندارد!

## فراخوان به دانشجویان و روشنفکران ایران و افغانستان در آمریکا

انتخاب یک فاشیست به حکومت در آمریکا، فصل جدیدی از جنایت های امپریالیسم آمریکا را در صحنه داخلی آمریکا و در صحنه بین المللی خواهد گشود. برای فهمیدن این که چه دارد می شود و چرا دارد می شود، برای راه گم نکردن در این تلاطمات جهانی که مطمئناً خاورمیانه را نیز درهم خواهد پیچید و ایران از نقاط اشتعال آن خواهد بود، دنبال کردن فشرده و دائمی تحلیل های علمی و استراتژی و سیاست های کنکرتی که باب آواکیان در رابطه با مقابله با فاشیسم و انقلاب در آمریکا، پیش می گذارد حیاتی است. هرچند سیاست های کنکرت وی، عمدتاً معطوف به فرآیند مبارزه انقلابی در آمریکا است، اما از رویکرد استراتژیک آواکیان به مساله مقاومت در مقابل فاشیسم بر مبنای پیشبرد استراتژی انقلاب و سرنگونی کل سیستم سرمایه داری امپریالیسم در آمریکا، می توان برای باز کردن مسیر انقلاب در نقاط دیگر جهان آموخت. جدال میان انقلاب با ضد انقلاب، در آمریکا تاثیر بزرگی بر جهان خواهد گذاشت و منافع بشریت در گروی آن است که جبهه انقلاب در آمریکا تقویت شود. آواکیان توضیح می دهد که «باید بر این حقیقت حیاتی تأکید کرد که در چنین دورانی، به واقعیت پیوستن امکان یک انقلاب واقعی، در گرو به وجود آوردن یک مردم انقلابی است؛ نیروی انقلابی، از میان سختی کشیده ترین ستمدیدگان و تمام بخش های جامعه؛ نیرویی که در ابتدا مشتمل بر هزاران نفر و سپس میلیون ها نفر است؛ نیروی انقلابی قدرتمندی که از ابتدا و با چشم انداز سراسری سازمان یافته است؛ نیرویی که بر تمام جامعه تاثیر می گذارد و نحوه نگاه توده های مردم را تغییر می دهد و نحوه واکنش نهادهای مختلف را تعیین می کند. اکنون همه چیز باید بر پیشبرد و سازماندهی این نیروی انقلابی متمرکز شود.» (پیام انقلاب شماره ۶۶)

بنابراین، باید از کمونیست های انقلابی در آمریکا تحت رهبری باب آواکیان بی دریغ پشتیبانی کرد. باید در مقابل حملات و لیچارهای حزب دموکرات که هرگز قصد مقابله با فاشیسم را نداشته و ندارد، از کمونیست های انقلابی حمایت کرد. هر انسان شرافتمندی در آمریکا باید به این رهبری و کمونیست های انقلابی بپیوندد. فراخوان ما به ویژه به مهاجرین قدیم و جدید از کشورهای خاورمیانه و خصوصاً از ایران و افغانستان است که: وارد این فرآیند انقلاب در آمریکا شوید؛ در گام اول پیام های باب آواکیان را دنبال کنید<sup>۱</sup> و به کلکتیوهای مختلفی که در این مسیر تحت رهبری کمونیست های انقلابی پیرو کمونیسم نوین و باب آواکیان سازماندهی می شوند، بپیوندید. از دل بی نظمی بزرگ، نظم انقلابی را می توان بیرون کشید اگر که بر مبنای واقعیت حرکت کنیم: این واقعیت که سیستم سرمایه داری امپریالیستی منسوخ است و در همه جا باید سرنگون شود و به جای آن جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکا و هر نقطه دیگر که انقلاب به پیروزی می رسد برقرار شود!



<sup>۱</sup> پیام های باب آواکیان را در رسانه های اجتماعی (ایکس، اینستاگرام، واتساپ، ...) در آدرس زیر دنبال کنید. وی در این پیام ها سیاست های کنکرت دوره کنونی را برای کمونیست های انقلابی و متحدین آنها و برای توده های وسیع، طرح می کند

## چرا دمکرات ها به تسهیل و حمایت از فاشیسم کمک می کنند؟

این مسئله چه چیزی را درباره این سیستم نشان می دهد و افراد شرافتمند باید چه کاری انجام دهند؟

این متن از باب آواکیان است - انقلاب شماره ۱۰۳

پس از آنکه ترامپ را یک فاشیست خواندند، اکنون کاملاً هریس، جو بایدن و دیگر رهبران حزب دمکرات به طور فعال در حال همکاری با ترامپ هستند. آنها مشغول ستایش انتقال مسالمت آمیز قدرت به ترامپ هستند و ابراز امیدواری می کنند که او به عنوان رئیس جمهور موفق شود. این در واقع تکرار اتفاقی است که در سال ۲۰۱۷ رخ داد، حتی با وجود اینکه اصرار داشتند دوره دوم ریاست جمهوری ترامپ بسیار بدتر از دوره اول خواهد بود.

مجدداً، کار دمکرات ها تأکید کننده نکته ای اساسی است که من بارها بر آن پافشاری کرده ام. به عنوان مثال در مقاله ام با عنوان «فاشیسم و کل این سیستم» که در سایت روکام موجود است گفتم: دمکرات ها و بخشی از طبقه حاکمه جریان اصلی که آنها نمایندگی می کنند، قادر نیستند با فاشیست ها به شیوه ای که لازم است مبارزه کنند. چون این مبارزه باید به عنوان بخشی از تلاش برای نابودی کل این سیستم انجام شود.

فاشیسم تنها یک ناسزا یا برچسب منفی برای حمله به رقیب در جریان انتخابات نیست. فاشیسم، آن گونه که دونالد ترامپ آن را نمایندگی می کند، به معنای برتری طلبی سفید، برتری طلبی مردانه، نفرت از جامعه ال.جی.بی.تی، نفرت از مهاجران، نابودی بی مهابای محیط زیست، ضدیت با علم، و تعصب مذهبی افراطی است. این ایدئولوژی با هدف استفاده از قدرت دولت برای تحمیل اطاعت اجباری از ایده های خطرناک و مخرب خود و سرکوب شدید کسانی که مقاومت می کنند یا مخالفاند، استفاده می کند.

اکنون که انتخابات به پایان رسیده است، دمکرات ها با اضطراب به دنبال همکاری و حمایت از ترامپ هستند. برای دمکرات ها، ثبات سیستم سرمایه داری حتی در قالب فاشیسم، مهم تر از شکست واقعی فاشیسم است. این نمونه ای آشکار از این واقعیت است که کل این سیستم و هر بخشی از طبقه حاکمه آن به طور کامل فاسد، جنایتکار و نامشروع است.

در مقابل آنچه دمکرات ها در حال تحمیل به مردم اند، نیاز به سرپیچی شجاعانه و امتناع قاطع از همکاری با آن وجود دارد. اکنون و در آینده باید در برابر هر چیزی که آنها نمایندگی می کنند و انجام می دهند، باید ایستادگی کرد. همان طور که در پیام شماره ۱۰۲ گفتم، این زمان، زمان ناامیدی یا یأس نیست؛ بلکه زمانی برای خشم عادلانه و عزم برای انقلاب است.

بدون شک نیاز خواهد بود که از حقوق و زندگی افرادی که هدف این فاشیسم قرار می گیرند، دفاع شود. در عین حال، در برابر این فاشیسم و حامیان آن نباید حالت دفاعی داشت، بلکه باید قاطعانه در مخالفت با هر آنچه نمایندگی می کنند، ایستادگی کرد.

برای کسانی که به ترامپ رأی داده یا از او حمایت کرده اند، صرف نظر از دلایل یا توجیهاتی که ارائه می دهند، واقعیت این است که آنها از فاشیسم حمایت می کنند، با تمام معنایی که این کلمه دارد. لازم و حیاتی است که به طور مستمر و فعال و تهاجمی علیه این روند موضع گیری کرد. این امر شامل افرادی می شود که آشکارا فرهنگ تجاوز را ترویج می کنند، زنان و دختران را مورد حمله قرار می دهند و شعار فاسد «بدن تو، انتخاب من» را سر می دهند، و همچنین هر بیان گنبدیده دیگری از این فاشیسم را.

به طور اساسی تر، همان طور که بارها تأکید کرده ام، این فاشیسم در بطن این سیستم ریشه دارد. افراد بیشتری باید به این درک برسند که مبارزه با این فاشیسم باید به عنوان بخشی از تلاش برای نابودی کل این سیستم و ایجاد یک انقلاب واقعی انجام شود.

در شماره آینده به این سؤال جواب خواهیم داد که آیا جدا فکر می کنم می شود انقلاب کرد، آن هم در شرایطی که به تازگی فاشیستی مانند ترامپ انتخاب شده است؟

این متن از باب آواکیان است - انقلاب شماره ۱۰۴

بلافاصله پس از انتخابات، یکی از رفقای کمونیست انقلابی این نکات بسیار مهم را نوشت که به سوال کسانی می پردازد که ممکن است بپرسند: ترامپ با اکثریت قاطع پیروز شد، چطور می خواهید مردم را به سمت انقلاب جذب کنید؟

پاسخ این است:

(الف) چون مردم دیگر همان مردم قبل نیستند؛

(ب) هنوز ده ها میلیون نفر هستند که به شدت مخالف فاشیسم می باشند؛ و

(ج) ما نیاز نداریم که اکثریت مردم را برای مشارکت فعال در انقلاب جذب کنیم ... ما باید هزاران نفر را جذب کنیم تا بتوانیم میلیون ها نفر را تحت تأثیر قرار داده و رهبری کنیم.

نکته اول (الف) به روشی دیگر به واقعیت مهمی می پردازد که من در پیام ۱۰۲ تأکید کردم: برخلاف آنچه، از جمله در رسانه های «جریان اصلی»، مدام اعلام می شود که «مردم آمریکا» به ترامپ فاشیست رأی ندادند، در این به اصطلاح «ایالات متحده» دو کشور وجود دارد. اساساً نیمی از رأی دهندگان به ترامپ و فاشیسم رأی دادند. در عین حال، نیمه دیگر علیه ترامپ رأی دادند و (همانطور که در نکته بالا تأکید شد) تعداد زیادی از مردم «به شدت مخالف» این فاشیسم هستند. باز هم تکرار می کنم: «دو کشور» درون این به اصطلاح «ایالات متحده» وجود دارد.

این تقسیم بندی را نمی توان پنهان کرد و هرگز نمی توان آن را به شیوه ای مثبت در چارچوب این سیستم امپریالیستی حل کرد. و:

تا زمانی که افق دید مردم محدود باشد به آنچه در چارچوب این سیستم ممکن است؛ تا زمانی که مردم باور دارند که تنها «انتخاب واقع بینانه» در زمینه جهت گیری جامعه، عبارتست از حمایت از یکی از احزاب طبقه حاکم این سیستم (دمکرات یا جمهوری خواه)، نتیجه اش استمرار دهشت ها خواهد بود.

در پیام ۱۰۱ گفتم: وقتی «گزینۀ ای» که سیستم به ما ارائه می دهد، انتخاب بین یک نژاد پرست دیوانه، فاشیست زن ستیز و تمام عیار است (دونالد ترامپ) یا یک جنایتکار جنگی نسل کش (کاملاً هریس)؛ یعنی وقت آن رسیده که بفهمیم این سیستم کاملاً فاسد، جنایتکار هولناک، به شدت مخرب و کاملاً منسوخ است. منسوخ است زیرا دیر زمانی است که دیگر هیچ چیز مثبتی را نمایندگی نمی کند (اگر کسانی هنوز این واقعیت را نفهمیده اند، ببینند که درست در شرایطی که اسرائیل جنگ نسل کشی اش در غزه و کشتار و ویرانی انبوهش در لبنان را هر چه بیشتر تشدید می کند، دولت بایدن/هریس همچنان به حمایت کامل تسلیحاتی و پشتیبانی همه جانبه از اسرائیل ادامه می دهد).

همانطور که در پیام ۱۰۲ تأکید کردم:

نکته دقیقاً همین جاست: امور دیگر نباید محدود بمانند در چارچوبه ها و حصارهای این سیستم و طبقه حاکم آن. زمان آن رسیده که به طور جدی به راه حل هایی که در بیرون و ورای این سیستم هستند نگریسته شود. زمان آن رسیده که انقلابی برای سرنگونی و ریشه کن کردن کل این سیستم و ایجاد سیستمی اساساً متفاوت و بسیار بهتر صورت گیرد.

هم نیاز و هم پایه آن هست که یک نیروی مستحکم از انقلابیونی به وجود آید که از کل سیستمی که این فاشیسم و جنایت های دیگرش را به وجود آورده است، گسست کرده اند؛ کسانی که به درک علمی دست یافته اند و بر اساس آن، دارای جرات و اراده هستند که فداکاری های لازم را نه تنها برای رهبری و هدایت مقاومت مضمی که باید علیه این فاشیسم ساخته شود، بلکه برای جذب مداوم تعداد فزاینده ای از مردم برای کار فعال در جهت انقلابی که برای پایان دادن به این سیستم هولناک ضروری است، انجام دهند.

این مربوط می شود به نکته مهم ج. انقلاب ها اینگونه به وقوع نمی پیوندند که همه کسانی که خواهان تغییر مثبت و ریشه ای هستند فعالانه در مبارزه برای آن انقلاب شرکت می کنند، در حالی که همه مخالفان آن تغییر مثبت و ریشه ای فعالانه در جبهه مقابل می جنگند.

در عوض، در هر طرف نیروهای اصلی و محوری مستقیماً در نبرد درگیر هستند، در حالی که تعداد بیشتری از مردم از یک طرف یا طرف دیگر حمایت می کنند، یا موضع «بی طرفی دوستانه» نسبت به یکی از طرفین دارند (در حالی که برخی سعی می کنند «تماشاچی باشند» یا بین دو طرف در رفت و آمد باشند).

در این کشور، این به معنای (همانطور که در نکته ج ذکر شد) جلب هزاران نفر است تا بتوانیم به میلیون ها نفر دسترسی پیدا کنیم، بر آنها تأثیر بگذاریم و آنها را رهبری کنیم تا فعالانه در انقلاب مشارکت کنند - با میلیون ها نفر بیشتر که از انقلاب حمایت می کنند یا حداقل با آن همدلی دارند. (بله، این شامل جذب برخی افراد از جبهه مقابل در طول انقلاب نیز می شود - جذب آنها بر اساس قدرت، عزم و قاطعیت نیروهای انقلابی).

در بستر این مبارزه انقلابی تمام عیار، نهادهای غالب این سیستم احتمالاً به شکل قابل توجهی تقسیم شده و از هم می پاشند، با چشم انداز جذب تعداد قابل توجهی به انقلاب. برای داشتن شانس واقعی برای تحقق این امر، لازم است نه تنها فاشیسم تحت رهبری ترامپ را به شدت افشا و فعالانه با آن مخالفت کنیم، بلکه کل سیستم گندیده ای که این فاشیسم از خاک پوسیده آن رشد کرده است را نیز افشا کنیم. همانطور که در پیام ۱۰۲ نیز تأکید کردم، این به معنای «مغلوب کردن نهایی و قاطع» این فاشیسم است و «انجام این کار به عنوان بخشی از پایان دادن به کل سیستمی که این فاشیسم را به همراه تمام جنایات دیگرش به وجود آورده است» (جنایاتی که در این سیستم نهادینه شده اند؛ جنایاتی که من در کل این پیام ها روشن کرده ام و در مجموعه مقالات جنایات آمریکایی در [revcom.us](http://revcom.us) به طور گسترده و عمیق تحلیل شده اند).

با استفاده از تاریخ مهم این کشور، فعلاً با این نکته اساسی، پیام را به پایان می رسانم:

در آستانه جنگ داخلی در دهه ۱۸۶۰، انتخاب لینکلن به عنوان رئیس جمهور، «آخرین کاه بود که کمر شتر را شکست» و برده داران جنوب را واداشت که از «ایالات متحده» جدا شوند و برای حفظ کنفدراسیون برده داری بجنگند. امروز، برای مخالفان برده داری و مخالفان هر شکل از ستم، انتخاب ترامپ فاشیست باید در حکم «آخرین کاه» باشد که مبارزه انقلابی را برای گسست از کل این سیستم و سرنگونی آن برانگیزد؛ سیستمی که بارها نشان داده ام، مبتنی است بر استثمار بی رحمانه و ستمگری جنایت کارانه و اکنون این فاشیسم را به عنوان وارث سیاسی مستقیم کنفدراسیون برده داری به وجود آورده است.

## درباره گشایش تاریخی توسط مارکس و گشایش بیشتر با کمونیسم نوین - بخش چهارم

### واقعیت کمونیسم چیست؟

#### تکامل بیشتر در «ضرورت و آزادی» با کمونیسم نوین

منبع اصلی این سلسله مقالات، کتاب «گشایش ها، گشایش تاریخی توسط مارکس و گشایش بیشتر با کمونیسم نوین - یک چکیده پایه ای» نوشته باب آواکیان است که به اختصار در این مقالات آن را «گشایش ها» می نامیم.

«نه ظهور نوع انسان و نه تکامل جوامع انسانی تا بدین لحظه، نه از پیش تعیین شده بودند و نه مسیره‌های از پیش تعیین شده را طی کرده اند. هیچ نیروی ماوراء طبیعه ای که تمامی این مراحل را پیش بینی و آن ها را شکل داده باشد وجود ندارد و نباید به طبیعت و تاریخ نقش شخصیت هوشمند را داد. این تحولات در تعامل دیالکتیکی بین ضرورت و تصادف، رخ می دهند و در مورد انسان در تعامل دیالکتیکی بین نیروهای مادی بنیادی و فعالیت و مبارزه آگاهانه مردم رخ می دهند.»<sup>۱</sup>

این پارگراف کوتاه فشرده گسست کمونیسم نوین است از تاریخ گرایی، قدرگرایی و اجتناب ناپذیری، برقرار کردن رابطه خطی بین علت و معلول و ندیدن نقش تصادف که از گرایش های غلط و ضدعلمی درون مارکسیسم بوده است. در بخش های قبل توضیح دادیم که: مارکس برای اولین بار در تاریخ بشر، با کشف تضاد بین نیروهای مولده و روابط تولیدی بعنوان نیروی محرکه تاریخ، تحلیل علمی از فرایند تکامل تاریخی جوامع بشری ارائه داد. او همچنین، این واقعیت را روشن کرد که جوامع طبقاتی ازلی و ابدی نیستند. اما لازم است تاکید شود که مقدر نبود که تضاد میان نیروهای مولده و روابط تولیدی در جوامع بشری، به نظام های اجتماعی مشخص برده داری، فئودالیسم و بعد سرمایه داری منتهی شود. همچنین، با وجود آن که در سرمایه داری برای اولین بار، «امکان» واقعی برای فرار رفتن از جامعه طبقاتی (تقسیم جامعه به طبقه استثمارگر و طبقه استثمارشونده) بوجود آمد - نه تنها «امکان» بلکه ضرورت آن به وجود آمده است که بشر جامعه طبقاتی را پشت سر بگذارد - اما به معنای آن نیست که این «امکان» به طور خود به خودی محقق خواهد شد. و حتا به معنای آن نیست که با وجود «ضرورت» جامعه بشری برای گذر از جامعه طبقاتی، این اتفاق به طور اجتناب ناپذیر خواهد افتاد. در به تحقق پیوستن این امکان، فعالیت و مبارزه آگاهانه تعیین کننده است.

مقابله با قدرگرایی یا تاکید بر تعیین کننده بودن نقش نیروی آگاه در گذر جامعه بشری به ورای تقسیمات طبقاتی و اجتماعی و دیدن درهم تنیدگی عامل ضرورت و تصادف در شکل دادن به فرآیندها و پدیده ها، مترادف با انکار وجود پیوستگی در تاریخ بشر نیست. دیدگاه مارکس در مورد وجود پیوستگی در تاریخ اجتماعی بشر اساسا درست و علمی است. وجود پیوستگی به این معناست که تاریخ صرفا انبوهی از رخدادها و تصادفات و اتفاقات بی ربط نیست یا حتی صرفا محصول ایده های انسان های بزرگ و قهرمانان تاریخ نمی باشد. اما در عین حال نتیجه اجتناب ناپذیر کارکرد تک خطی «قوانین آهنین» تاریخ (یا نقشه قادر مطلق یا ایده هگلی مطلق) نیز نیست. پیوستگی در تاریخ بیانگر این واقعیت ساده است که نیروهای مولده - نیروهای مولده شامل انسان (نیروی کار) و وسایل تولید (ابزار، فناوری، و منابع) - از نسلی به نسل دیگر به ارث می رسند و انسان های جامعه، به نسبت درجه رشد نیروهای مولده با یکدیگر روابط تولیدی ای (روابطی که انسان ها در پروسه تولید با یکدیگر برقرار می کنند و شامل مالکیت، تقسیم کار و توزیع می شود) برقرار می کنند که مستقل از اراده افراد از جمله افراد طبقه حاکمه است. بنابراین نوعی پیوستگی تاریخی وجود دارد، درحالیکه هیچ سمت و سوی اجتناب ناپذیر و از پیش «مقدر» شده برای تاریخ موجود نیست. نه روندهای تکاملی تاریخ و نه طبیعت هدفمند نبوده است. همانطور که مقدر نبوده که روند دگرگشت، به ظهور نوع انسان بیانجامد، مقدر هم نبوده که جامعه بشری به سرمایه داری امپریالیسم با تمام خصوصیات که این فرماسیون اجتماعی دارد، منتهی شود. گرایشات قدرگرایانه هم در علوم و هم در فلسفه وجود داشته و جنبش کمونیستی را نیز تحت تاثیر قرار داده است که پیامدهای منفی مهمی در جریان مبارزه انقلابی داشته است.

اظهاراتی همچون «پیروزی قطعی است» و «ما محکومیم به پیروزی» یا «پرولتاریا جهان را تسخیر خواهد کرد!» صرفا بیاناتی برای روحیه دهی و شکل دادن اراده جمعی برای پیروز شدن نیستند. بلکه عنصر مهمی از درک فلسفی «اجتناب ناپذیری» در آن هست که منجر به خودروبی و کم اهمیت شمردن نقش تئوری علمی کمونیستی و عنصر آگاهی در محقق کردن انقلاب می شود. این گرایش در جنبش کمونیستی، خود را بر اشتباه

درجه دوم و فرعی ای بنا کرده است که در خود بدنه مارکسیسم وجود داشت و مغایر با بدنه اساساً علمی آن بوده است. این اشتباهی است که تبدیل به مانعی در درک درست از واقعیتی که می‌خواهیم تغییر دهیم می‌شود و لاجرم، به سیاست‌هایی منتهی می‌شود که در مغایرت با تغییر آن واقعیت هستند. این اشتباه، در مقاطع مختلف در برخی خطوط سیاسی جنبش کمونیستی عمده شد و شکل‌های بد و ضربه‌زننده‌ای به خود گرفت و این رویکرد را تقویت کرد که در نهایت تاریخ بطور خودبخودی به کمونیسم خواهد رسید، چه ما برایش بجنگیم چه نه! چه با دقت و موشکافی علمی به تحلیل واقعیت در هر مقطع و پیش گذاشتن خط سیاسی درست برای تغییر آن بپردازیم چه نه. تا آن جا که به بدنه مارکسیسم مربوط است، این گرایش به نوعی خود را در قانون «نفی در نفی» که مارکس و انگلس از هگل گرفتند، نشان می‌دهد که نتایج تاریخ گرایانه دارد. بعدها رهبران و متفکران دیگر (از کمینترن تا رزا لوگزامبورگ) نیز به انواع مختلفی یک جنبه از قدرگرایی یا دترمینیسم را با خود حمل می‌کردند و حتا رهبران مائوئیستی مانند چان چون چیائو. او چنین نوشت: «نابودی بورژوازی و همه طبقات استثمارگر دیگر و پیروزی کمونیسم امری اجتناب‌ناپذیر، حتمی و مستقل از اراده بشر است.» بعدها این جنبه در رهبر حزب کمونیست پرو، گونزالو بسیار پررنگ تر شد تا جایی که گفت: «۵۰ میلیارد سال ماده در حال حرکت بخشی از فرایند حرکت ماده که ما بدان آگاهیم به مارش سد ناشدنی به سوی کمونیسم پا داده است.»<sup>۲</sup> مشابه این اشکال را در اظهارات آجیت، رهبر حزب کمونیست هند و تبدیل مفهوم پیوستگی تاریخی به حتمیت و اجتناب‌ناپذیری نیز می‌بینیم. پس این اشکال نه به یک باره ظاهر شد و نه از ابتدا با همین ابعاد در تفکر کمونیستی وجود داشت. باب آواکیان، ریشه این مشکل را در بدنه تفکر مارکسیستی شناسایی کرد. علاوه بر این، یک سنتز بسیار دیالکتیکی تر از تعامل بین شرایط عینی (نیروهای مادی و ضرورت‌ها) با شرایط ذهنی (نیروی آگاه) و نقش تصادف در پروسه تاریخ تحولات جوامع بشری ارائه داد.

اما این اشکال فکری از کدام متدولوژی و شیوه اندیشیدن بر می‌خیزد؟ ماتریالیسم مکانیکی، ضرورت را و آزادی درون ضرورت را مطلق می‌کند. در صورتی که ضرورت، ظرفیت‌ها و مسیرها را معین می‌کند، چارچوب‌ها را شکل می‌دهد و محدود می‌کند اما این طور نیست که محصول ضرورت همیشه یک نتیجه واحد است. مقوله ضرورت در برگرفته قوانین اساسی هر پدیده از جمله هر فرامسیون اجتماعی است. در پروسه تغییر پدیده، روابط علت و معلولی وجود دارد اما این روابط، تک خطی و از پیش تعیین شده نیستند و عدم قطعیت یا پیش بینی‌ناپذیر بودن نتایج پروسه‌های پیچیده تاریخی و حرکت‌های اجتماعی فقط به محدودیت شناخت ما بر نمی‌گردد. این یک فرایند پویا است که شامل تصادف نیز می‌شود اما در قدرگرایی، هر چیزی یک علت آغازینی دارد. اگر قرار بود ماده، علت آغازین داشته باشد آنگاه می‌بایست چیزی جز ماده پیش از آن وجود می‌داشت که خود راه به تصور وجودی خداگونه می‌برد. در واقعیت ما فقط با یک رشته ناگسستگی از علت و معلول مواجه نیستیم بلکه تصادف نیز بخشی از وجود ماده در حال حرکت و دائماً در تغییر است. باب آواکیان با تاکید بر رابطه تضادمند بین ضرورت و تصادف، ماتریالیسم دیالکتیکی تری را در فهم جهان مادی و بطور خاص فهم جامعه بشری پیش می‌گذارد.

در مقابل گرایش قدرگرایی و اجتناب‌ناپذیری، گرایش‌های ایده‌آلیستی و غیرماتریالیستی نیز وجود دارند که وجود ضرورت را یعنی واقعیت مادی عینی را، نادیده می‌گیرند. «ضرورت» خیلی ساده یعنی واقعیت عینی و خصلت متضاد آن و «آزادی» این طور به دست می‌آید که از آن واقعیت عینی و خصلت متضاد آن تحلیل صحیحی داده شود و بر این اساس، دست به تغییر آن زده شود. گرایش‌های ایده‌آلیستی و غیرماتریالیستی، خود را آزاد از این واقعیت عینی می‌بینند و تصورات خود را بر جهان واقعی تحمیل می‌کنند. در حالی که در رابطه با واقعیت عینی باید کاری انجام داد و انجام این کار، محدوده دارد. در همین رابطه است که مارکس می‌گوید: «انسان‌ها خود سازندگان تاریخ خویش‌اند، اما نه به دلخواه خود و به گونه‌ای که خود انتخاب کرده باشند، بلکه به گونه‌ای که از گذشته به ارث برده‌اند.»<sup>۳</sup> یعنی در هر مقطع از تاریخ، نوع تغییری که می‌توان به وجود آورد، مشروط و در قید واقعیت مادی است. مردم حتی از طریق انقلابات تنها بر مبنای آنچه پیشاپیش در زیربنای اقتصادی، نیروهای تولیدی و روابط تولیدی مبتنی بر آن موجود بوده می‌توانند جهش‌هایی در شرایط اجتماعی خود بوجود بیاورند، نه بر مبنای تصورات و ایده‌آل‌هایشان. این نوع دیدگاه‌ها حتی وقتی بصورت رادیکال فرموله می‌شوند (مثلاً توسط آلن بدیو)، به دلیل برخورد نکردن به ضرورت و احترام نگذاشتن به ماهیت ضرورت مقابل‌پا، نهایتاً به تغییر ندادن اساس روابط سرمایه‌داری منجر می‌شوند و اجازه می‌دهند امپریالیسم در پس زمینه به ستم و استثمار و سرکوب و تخریب زندگی و زیست ادامه دهد. این مسئله تفاوت‌های عمیق بین کمونیسم با سوسیالیسم تخیلی و آنارشیسم را نشان می‌دهد. یعنی نه تنها کمونیسم، ضرورت دوران گذار سوسیالیستی و ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا در این گذار تاریخی به جامعه بدون طبقه و بدون دولت را تشخیص می‌دهد، بلکه در تصویر کردن آن جامعه آینده نیز نقش ضرورت را نادیده نمی‌گیرد.

<sup>۲</sup> آزیت، تصویری از بازمانده گذشته، اسحاق باران و کی.جی.آ، ص ۷۱-۷۳  
<sup>۳</sup> هجدهم برومر لوئی بناپارت، کارل مارکس



آواکیان روی رابطه تضادمند بین ضرورت و آزادی انگشت می‌گذارد و بر درک عمیق این مطلب که آزادی، در غیبت ضرورت نهفته نیست تاکید می‌کند و به این شکل از جنبه‌هایی از تفکر مارکس و انگلس که جامعه کمونیستی آینده را بری از «ضرورت» و به مثابه آزادی مطلق تصویر می‌کردند، گسست می‌کند.

در جامعه کمونیستی آینده، ما نه تنها با جبرهایی که طبیعت بر ما اعمال می‌کند بلکه با جبرهای اجتماعی نیز مواجه هستیم. «سوال اساسی این نیست که جبر هست یا نه؛ بلکه این است که آیا در شکل تخصیص اجتماعی است که خود ریشه در روابط اساسی استثمار و ستم دارد؟»<sup>۴</sup> به این معنا در جامعه کمونیستی، بشر با آزادی کیفیتا متفاوتی روبروست. هرچند «آزادی منفی» - آزادی از چیزی مثلا آزادی از زور دولتی - جنبه اساسی دوران کمونیسم نیست اما این نوع از آزادی که در جامعه بورژوازی به شدت تبلیغ می‌شود، در کمونیسم هم وجود خواهد داشت اما علاوه بر آن «آزادی مثبت» - آزادی برای رسیدن به اهداف معین - هم در سطح فردی و هم مهمتر از آن، بطور اشتراکی وجود خواهد داشت. به عبارت دیگر رابطه بین ضرورت و زور از یکسو و آزادی از سوی دیگر؛ و رابطه بین رهایی خود-آگاهانه از یک سو و شرایط مادی زیربنایی از سوی دیگر را نمی‌توان جدا از هم و بدون هم فهمید یا بسیار ساده انگارانه، یک سوی تضاد را انتخاب کرد. این دو جنبه همیشه با هم موجودند. شرایط همیشه توسط سیستم و نیروی محرکه آن تعیین، تثبیت و تقویت می‌شود. تفاوت اساسی در جامعه کمونیستی با جامعه سرمایه داری کنونی در این است که آن زمان تقسیمات طبقاتی، روابط اجتماعی ستمگرانه و افکار همسو با آن وجود ندارد تا مانع بشر بشود برای برخورد به ضرورت‌ها به شکلی که به نفع تمام بشریت باشد. از جمله اینکه در کوشش از واقعیت، با گذر از منشور روابط اجتماعی و طبقاتی متخاصم و افکار و جهان بینی برخاسته از آن، تحریف نخواهد شد. اما همیشه در درک بشر از واقعیت مادی محدودیت وجود خواهد داشت و همین باعث خواهد شد که در شناخت از ضرورت و پاسخ دادن به آن اشتباه کند. بعلاوه همیشه دیدگاه‌های متفاوتی در برخورد به ضرورت‌ها موجود خواهند بود و نتیجتا مبارزه فکری جریان خواهد داشت. بنابراین، کمونیسم آنطور که مخالفانش قصد دارند غیرواقعی نشان دهند، بهشت برین با آزادی مطلق و بدون هیچ اشتباهی و جایی که همه همگون فکر می‌کنند، نخواهد بود.

برای جمع بندی از بحث ضرورت و آزادی و تکامل بیشترش در کمونیسم نوین توسط باب آواکیان، به پاراگراف نخستین در این مقاله برگردیم. این پاراگراف کوتاه فشرده نکات کلیدی اساسی و سنتزی پایه‌ای از مسائل کلان در رابطه با ماتریالیسم تاریخی است:

اول، بیان می‌کند که دگرگشت طبیعی و نتیجتا ظهور نوع انسان و همچنین دگرگشت جوامع انسانی از کمون‌های اولیه تا امروز، هیچکدام از پیش تعیین نشده‌اند اما، به طور علمی می‌توان این مسیر را بررسی کرده و تعیین کرد که در نتیجه چه تضادهایی، در پاسخ به چه ضرورت‌هایی و در تعامل با چه عوامل تصادفی، این مسیر طی شده است. این دید علمی رذیه ایست بر اینکه پدیده‌های جهان مادی، محصول نقشه‌ای هدفمند یا حتی حرکت تک خطی روابط علت و معلولی صرف هستند. دوم، متن تأکید دارد که هیچ نیروی ماوراء طبیعی (مانند خدا یا طراح بزرگ حتی به شکل «انتخابگر طبیعی») وجود ندارد که دگرگشت انواع و تاریخ بشر را پیش‌بینی و یا آگاهانه آن را شکل دهد. به عبارت دیگر، تاریخ بشر و جوامع انسانی در نهایت محصول برهم کنش عوامل مادی و نیروی آگاه انسان و تصادفات است و هیچ نوع «خودآگاه کل» در تاریخ و طبیعت وجود ندارد. سوم، تحولات تاریخ بشری به‌طور دیالکتیکی (یعنی از طریق تعامل و تضاد) بین «ضرورت» و «تصادف» رخ می‌دهند. ضرورت به ساختار واقعیت و در این مورد، به ساختار جوامع انسانی (مانند چارچوب اقتصاد و شیوه تولید، طبقات اجتماعی، منابع طبیعی و ...) اشاره دارد. تصادف به عوامل غیرقابل پیش‌بینی و تصادفی اشاره دارد که بر سرنوشت جوامع و تاریخ بشر تأثیر می‌گذارند. و چهارم، بر نقش مبارزه آگاهانه مردم، به‌ویژه در رابطه با تحولات تاریخی انگشت می‌گذارد. این یعنی انسان‌ها با آگاهی از شرایط خود و تلاش برای تغییر آن بر اساس امکانات درون ساختار واقعیت مادی، می‌توانند نقش فعالی در شکل‌دهی به تاریخ و جهت تحولات اجتماعی ایفا کنند. در نهایت آزادی، از طریق شناخت ضرورت و تغییر آن حاصل می‌شود.

کمپین بین‌المللی اضطراری برای آزادی فوری زندانیان سیاسی ایران:

## درگیری بی‌باکانه زندانیان با «جمهوری اعدام»

«در آن ساحل نباید نشست، که فریاد شاید قرق را شکست» - مهدی یراحی\*

موزیک ویدیوی «خاموشی» توسط مهدی یراحی، خواننده و ترانه‌سرای ایرانی، به یاد دومین سالگرد کسان‌کشی است که به دست رژیم دین‌سالار جمهوری اسلامی ایران در جریان زن‌زندگی آزادی، کشته شدند. این موزیک ویدیو، درد و رنج شدیدی را به نمایش می‌گذارد که بسیاری از مردم ایران کشیده‌اند. امسال همچنین مصادف با پنجمین سال «آبان خونین» است که در آن ۱۵۰۰ معترض تنها در چند روز در آبان ۱۳۹۸ به دست این رژیم به قتل رسیدند. این اشعار، به طرز عجیبی با مسائل ایالات متحده، هم‌نوائی می‌کند. زیرا مردم پس از انتخاب دونالد ترامپ فاشیست در میان نسل‌کشی تهوع‌آور اسرائیل در خاورمیانه و خطر جنگ گسترده‌تر، با ترکیبی از غم و اندوه و خشم مواجه هستند. فراخوان یراحی که «در امن ساحل نباید نشست» بسیار به موقع است.

در هفته گذشته، زندانیان سیاسی (و دیگر) زندانیان دست به اقدامات شجاعانه‌ای زدند و با درهم شکستن سکوت تحمیل‌شده توسط دیوارهای زندان، مصداق «که فریاد شاید قرق را شکست» بودند.

به صدای زنان در حیاط زندان اوین گوش دهید که در اعتراض به حکم اعدام و ریشه‌مرادی که در ۱۹ آبان صادر شده است، شعار می‌دهند، آواز می‌خوانند و طبل می‌کوبند. او یک فعال از ملت تحت ستم کرد است که پس از ماه‌ها شکنجه و انزوا و بدون وکیل قانونی، صرفاً به این دلیل محکوم شد که وابسته به یک حزب اپوزیسیون کرد است که رژیم مدعی است دست به «شورش مسلحانه» زده است. مرادی یکی از هفت زندانی زن اوین بود که اخیراً نامه‌ای را در اعتراض به حکم اعدام پخش‌شان عزیزی امضا کرد.

برخی از شعارها عبارتند از: «وریشه مرادی آزاد باید گردد»، «پخش‌شان عزیزی آزاد باید گردد»، «مرگ بر جمهوری اعدامی»، «کردستان گورستان فاشیستان» و «زن، زندگی، آزادی». پس از آن در ۱۶ آبان نامه‌ای از «بند زنان زندان اوین» منتشر شد که نتیجه‌گیری کرد:

«ما، زنان زندانی در اوین، اقدامات خصمانه، بی‌شرمانه و فراقضایی قوه قضائیه با هدف سرکوب فعالان سیاسی، مدنی و عقیدتی را قویاً محکوم می‌کنیم. ما با مجازات اعدام مخالف هستیم و خواستار لغو کلیه احکام اعدام صادر شده علیه زندانیان در سراسر کشور هستیم.

ما از همه مردم ایران اعم از کارشناسان حقوقی، فعالان سیاسی و مدنی، مدافعان کارگری و حقوق زنان، دانشجویان، اساتید و دیگران می‌خواهیم که فعالانه واکنش نشان دهند و از قربانی شدن هر یک از زندانیان محکوم از جمله پخش‌شان عزیزی و ریشه مرادی جلوگیری کنند.»

در روز جمعه، ۲۴ آبان، زندانیان سیاسی مرد در زندان قزل‌حصار مراسم ویژه‌ای برای گرامیداشت پنجمین سالگرد قیام قدرتمند آبان ۱۳۹۸ برگزار کردند. شعارهای آن‌ها نیز با تلفن همراه ضبط شد (با وقفه‌هایی از صدای زنانه ماشینی که اعلام می‌کند تماس از زندان قزل‌حصار است) و در کانال تلگرام «بیدارزنی» منتشر گردید و توسط منصوره بهکیش از خانواده‌های خاوران در اینستاگرام بازنشر شد. او گزارش داد: «آن‌ها علیه حکومت جمهوری اسلامی و آنچه که «دیکتاتوری ولایت فقیه می‌نامیدند، شعار دادند... و «آبان ادامه دارد، حتی اگر گلوله‌ها شب و روز بر ما بیارد.»

اعتصاب غذای هفتگی زندانیان «نه به سه‌شنبه‌های اعدام» وارد چهل و دومین هفته خود شد و اکنون در ۲۵ زندان در سراسر ایران در جریان است. عزم جمعی زندانیان در مواجهه با شرایط وخیم، فراخوانی آشکار است که در مقابل دنیای بسیار خطرناک، باید در کنار آنها و به احترام عدالت ایستاد و از آنها بعنوان یک الگو در مبارزه عادلانه برای جهانی بهتر حمایت کرد.

**«بچه‌های اکباتان» به اعدام محکوم شدند تا کل محله شورشی را مجازات کنند**

در ۸ مارس ۲۰۲۳، روز جهانی زن، شش دختر نوجوان بدون حجاب در محله‌ای به نام اکباتان در تهران، با پخش آهنگی از هنرمند نیجریه‌ای، ریما، رقصیدند. این اقدام سرگرم‌کننده و شورش‌گرانه آنها در فضای مجازی از طریق تیک‌تاک شان منتشر شد و آنها توسط «گشت ارشاد» بی‌رحم ایران بازداشت شدند. نیروی انتظامی آنان را مجبور به عذرخواهی عمومی کرد. اکباتان به خاطر وجود چنین جوانان شورشی که در این مجتمع مسکونی عظیم زندگی می‌کنند، شهرت دارد.

در ۱۳ نوامبر ۲۰۲۴، شش مرد جوان معروف به بچه های اکباتان در روندی آشکارا ناعادلانه با هدف انتقام گرفتن از قیام زن زندگی آزادی به اعدام محکوم شدند. آنها به مرگ آرمان علی وردی، که یک بسیجی بود و در جریان تظاهرات جاسوسی می کرد، محکوم شدند. اما هرگز هیچ مدرک مشخصی در مورد جرم آنها ارائه نشد.

وکیل آنها، بابک پاک‌نیا اشاره کرد که تمامی متهمان تحت شکنجه قرار گرفته‌اند و آنها اصرار داشتند که هرگونه اعتراف اجباری کاذب است. خود پاک‌نیا نیز از حضور در دادگاه محروم شده بود و این کار، حتا طبق استانداردهای پایین جمهوری اسلامی در فرآیندهای قانونی، بسیار شرم‌آور بود. قاضی اصلی پرونده از صدور حکم اعدام خودداری کرده بود، بنابراین به سرعت توسط دو قاضی دیگر که هیچ اطلاعی از پرونده نداشتند، جایگزین شد و آنها به سرعت حکم اعدام را صادر کردند، حکمی که رژیم برای انتقام از این جوانان به خاطر اعتراضات نیاز داشت.

در اوج خیزش زن زندگی آزادی، تقریباً هر شب راهپیمایی‌هایی در اکباتان برگزار می شد و از پنجره آپارتمان‌ها در طبقات بالای ساختمان‌ها، شعارهای بلند فریاد زده می شد. نیروی شبه نظامی بسیج به طور مداوم معترضان را ضرب و شتم و دستگیر می کردند، به پنجره‌ها شلیک می کردند و ساختمان‌ها را تخریب می کردند. در شب ۶ اکتبر ۲۰۲۲، پنج بسیجی برای شناسایی رهبران اعزام شدند و توسط معترضان غیرمسلح مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. یکی از ماموران پس از ضرب و شتم از صحنه فرار کرد و بعداً توسط مهاجمان ناشناس مورد اصابت چاقو قرار گرفت. پنجاه نفر از ساکنان در یک تور دستگیر شدند و علیه ۱۴ نفر کیفرخواست صادر شد. ثابت نشد که هیچ یک از محکومان در چاقو زنی دست داشته‌اند، فقط در مجاورت تظاهرات حضور داشته‌اند.

### «شجاعت تکثیر می شود»

این احساسی بود که جمعیت در خیابان‌ها در طول خیزش چند ماهه زن زندگی آزادی در سال‌های ۲۰۲۲-۲۰۲۳ فریاد زدند. انبوهی از زنان نیز شعار «ما همه مهسا هستیم، بجنگ تا بجنگیم» با اشاره به مهسا ژینا امینی که در شهریور ۱۴۰۱ به دلیل «حجاب نامناسب» توسط مذهبیان ایران به قتل رسید، سر دادند. این خیزش قدرتمند علیه سرکوب زنان در مستند «درون قیام ایران» به تصویر کشیده شده است که روز جمعه ۲۴ آبان در سینمای انجمن جهانی موحد در سانفرانسیسکو با مشارکت «کمپین بین‌المللی اضطراری برای آزادی فوری زندانیان سیاسی ایران» به نمایش درآمد.

ما شما را تشویق می کنیم که در پخش فیلم و مستند «کودتای ۵۳» کمک کنید. این مستند نقش خائنانه آمریکا و سازمان سیا را در تاریخ ایران نشان می دهد که زمینه را برای ظهور رژیم دینمدار سرمایه داری فراهم کرد که «جمهوری اعدام» اسلامی امروز است. فیلم‌ها، کتاب‌ها و سایر منابع مهم برای درک این تاریخ و پیشینه مبارزه طولانی زندانیان سیاسی و زنان در ایران را می توانید در صفحه منابع وب سایت ما بیابید.

شجاعت همه زندانیان سیاسی ایران به ویژه زنان جسور و مقاوم زندان اوین در سراسر جهان باید شنیده شود. بگذارید شجاعت آنها تکثیر شود که با فوریت لازم در سراسر جهان ما گسترش یابد.

ما از جمهوری اسلامی ایران مطالبه می کنیم: فوراً همه زندانیان سیاسی را آزاد کنید! ما به دولت آمریکا می گوئیم: هرگونه تهدید یا اقدام جنگی علیه ایران موقوف! تحریم‌های آمریکا را بردارید!

\*توضیحات: مهدی یراحی، خواننده عرب زبان، آهنگساز و فعال مشهور از استان خوزستان است که به دلیل انتشار آهنگ «روسری تو» در سال ۲۰۲۳ به دو سال زندان و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شد.

آدرس‌های ما:

www.cpimlm.org

instagram: CPIMLM

twitter: CpimlmC

Telegram: @newcommunism

Facebook: cpimlm1380

## واکای مخاطرات زیست محیطی

علی در ورامین زندگی می کند. او می گوید خانه‌های ما ترک برداشته و هر روز وضعیت بدتر می شود. انگار زمین زیر پایمان خالی شده است. نمی دانیم به کجا برویم و چگونه زندگی کنیم.

مریم از زابل می گوید: قنات‌ها تنها منبع پایدار آب ما در زمان خشکسالی بودند. حالا با از بین رفتن آن‌ها، مردم برای آب با مشکلات بزرگی مواجه شده‌اند و بیشتر از گذشته به مهاجرت فکر می کنند. (گزارش همشهری آنلاین)

رضا ساکن حومه اصفهان تاکید می کند که از زمانی که قنات‌ها از بین رفته‌اند، مصرف آب بالا رفته و مردم برای دسترسی به آب مجبور به هزینه‌های سنگین شده‌اند. این باعث شده خیلی از کشاورزان از کار خود دست بکشند. (ایرنا)

فاطمه، ساکن مشهد از زندگی می گوید: فرونشست زمین به لوله‌های آب آسیب زده و قطعی آب در برخی مناطق بسیار آزاردهنده شده است. زندگی به سختی می گذرد.

در آخر علی، کشاورز ۶۰ ساله از زندگی گفته‌ها دارد. او میگوید: ما همیشه از طریق کشت زمین‌های کشاورزی مان زندگی می کردیم، اما حالا به دلیل نشست زمین، زمین‌ها ترک خورده و نمی توانیم خوب کشت کنیم. حتی وقتی آب به زمین می رسد، از ترک‌ها نشت می کند و ما نمی توانیم درست آبیاری کنیم. این زمین‌ها برای ما زندگی بود، ولی حالا به هیچ دردی نمی خورد. (خبرگزاری ایسنا)

این فقط نمونه کوچکی از وضعیت اسفناک زندگی مردم در ایران است. در همه جای دنیا داستان مشابه همین است. بحران زیست محیطی یکی از بزرگ ترین خطراتی است که بشر تا کنون با آن روبه رو بوده است؛ خطری که می تواند به نابودی نسل بشر بر روی این سیاره منجر شود. باب آواکیان می گوید: «بحران اقلیمی یک تهدید واقعی و فزاینده برای تمدن بشری است و فعالیت‌های انسانی، به ویژه تولید و استفاده از نفت و سایر سوخت‌های فسیلی، علت اصلی این بحران، رو به وخامت است. کوه‌های یخی قطب‌ها با سرعت در حال ذوب شدن هستند؛ جنگل‌های بارانی وسیعی نابود شده‌اند؛ بخش‌های مهمی از کره زمین، از جمله اقیانوس‌ها، آسیب دیده‌اند و این نتایج وخیمی برای تنوع زیستی، از جمله گونه‌های گیاهی و جانوری، به همراه داشته است. همه این گونه‌ها برای بقا و سلامت انسان حیاتی هستند. این بحران‌ها تا زمانی که جامعه بشری تحت سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی قرار دارد، ادامه یافته و تشدید خواهند شد.» (۱)

تفکر ساده انگارانه‌ای که سرمایه‌داری «نمی‌خواهد زمین را نابود کند چون به ضرر خودش است» (چنان که برخی چهره‌ها مانند مایکل بلومبرگ یا مارک بنیوف و الگور تصویر می کنند) در میان برخی حامیان محیط زیست توهم خطرناکی ایجاد کرده است. این دیدگاه بیانگر درک نادرستی از ماهیت سرمایه‌داری است. حقیقت این است که سرمایه‌داری، بدون توجه به آسیب‌های محیط زیستی، به گسترش و بهره‌وری بیشتر از منابع طبیعی ادامه می‌دهد و بدین ترتیب بطور فزاینده‌ای محیط زیست و در نهایت بقای انسان را تهدید می‌کند. سرمایه‌داری، نه بر اساس تعهدات اخلاقی و قراردادهای جهانی در مورد محدود کردن سوخت‌گازهای فسیلی، بلکه بر اساس افزایش سود و انباشت سرمایه، فعالیت دارد و تا زمانی که چنین سیستمی حاکم است، محیط زیست و آینده بشری در معرض خطر خواهند بود.

آمارها نشان می‌دهند که افزایش گازهای گلخانه‌ای به‌ویژه در کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی بیشتر است. این موضوع نشان‌دهنده این است که سرمایه‌داری حتی با آگاهی از بحران‌های زیست‌محیطی، همچنان به مسیر خود ادامه می‌دهد، زیرا استفاده از سوخت فسیلی و مشخصاً نفت بطور عمیقی در ساختار اقتصادی و مهم‌تر از آن، در سیستم نظامی این کشورها ادغام شده است. وزارت دفاع آمریکا، به‌عنوان بزرگ‌ترین مصرف کننده سوخت فسیلی در بین سازمان‌های دولتی، در سال ۲۰۱۷ بیش از ۸۵ میلیون بشکه سوخت مصرف کرده است. مطالعه‌ای از دانشگاه براون در سال ۲۰۱۹ تخمین زده است که ارتش آمریکا از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۷ حدود ۱.۲ میلیارد تن دی‌اکسید کربن منتشر کرده است؛ بخشی عمده از این آلودگی به دلیل مصرف بالای سوخت‌های فسیلی بوده است. (۲) در ساختار سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی که در شرایط کنونی با بحران عمیق اقتصادی و رقابت شدید بر سر بازارها و نیروی کار ارزان مواجه است - رقابتی که نه تنها برای فروش کالاها و کسب سود، بلکه برای تسلط بر منابع و بازارهای جهانی نیز جریان دارد - حفظ سود که مبنای رقابت و بقای سرمایه‌داری محسوب می‌شود، اهمیت بالاتری از حفاظت از محیط زیست دارد. رقابتی که خود را به شکل جنگ در اوکراین و همچنین در خاورمیانه و سایر نقاط جهان نشان می‌دهد در حالیکه احتمال خطر جنگ اتمی نیز موجودیت بشر را به مخاطره می‌اندازد. بنابراین، این توهم که سرمایه‌داری به صورت خودخواسته برای حفاظت از زمین و جلوگیری از بحران‌های زیست محیطی اقدام خواهد کرد، صرفاً یک خیال باطل است.

اجازه بدهید نگاهی بیاندازیم به وضعیت کنونی زیست محیطی با توجه به تحقیقات معتبر علمی که نشان می دهد میزان انتشار دی اکسید کربن از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰ روندی صعودی داشته است. در سال ۲۰۰۰، غلظت دی اکسید کربن در اتمسفر حدود ۳۷۰ در میلیون (پ پ ام) بوده که در سال ۲۰۲۰ به حدود ۴۹۶ در میلیون رسیده است. (۳) این افزایش چشمگیر نشان دهنده شدت بحران زیست محیطی است. دمای کره زمین در طول قرن گذشته به طور متوسط ۱.۱ درجه سانتیگراد افزایش یافته است. این افزایش دما که عمدتاً ناشی از انتشار گازهای گلخانه‌ای است، باعث ذوب شدن یخ‌های قطبی و بالا آمدن سطح آب دریاها شده است. پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۱۰۰، سطح آب دریاها بین ۳ تا ۲.۵ متر افزایش یابد، که این امر می‌تواند به زیر آب رفتن بسیاری از مناطق ساحلی و جزایر منجر شود (۴) انقراض گونه‌های جانوری و گیاهی با سرعتی بی‌سابقه در حال وقوع است. طبق مطالعات اخیر، نرخ انقراض گونه‌ها در حال حاضر ۱۰۰۰ برابر سریع‌تر از نرخ طبیعی آن است. این روند می‌تواند به فروپاشی اکوسیستم‌ها و از بین رفتن خدمات حیاتی آنها منجر شود.

آلودگی هوا سالانه باعث مرگ حدود ۷ میلیون نفر در سراسر جهان می‌شود. علاوه بر این، آلودگی آب‌ها و خاک به دلیل استفاده از سموم و کودهای شیمیایی در کشاورزی و دفع نامناسب زباله‌های صنعتی، تهدیدی جدی برای سلامت انسان و محیط زیست است (۵)

کمبود آب شیرین یکی از بزرگترین چالش‌های قرن ۲۱ است. در حال حاضر، دو سوم جمعیت جهان حداقل یک ماه در سال با کمبود آب مواجه هستند (۶).

سالانه حدود ۱۰ میلیون هکتار از جنگل‌های جهان از بین می‌روند. این امر نه تنها باعث از دست رفتن تنوع زیستی می‌شود، بلکه به افزایش گازهای گلخانه‌ای و تشدید تغییرات اقلیمی نیز کمک می‌کند. حالا به انعکاس این واقعیت در ایران نگاه کنیم. ایران با مساحت ۱.۶ میلیون کیلومتر مربع، در منطقه‌ای واقع شده که ۸۵ درصد آن را مناطق خشک و نیمه‌خشک تشکیل می‌دهد. میانگین بارندگی سالانه ۲۵۰ میلی‌متر است که کمتر از یک سوم میانگین جهانی است. این شرایط اقلیمی دست در دست سرمایه داری دینمدار جمهوری اسلامی مشکلات جدی برای مردم رقم زده است.

شرایط در ایران به چند دلیل وخیم تر از بسیاری از مناطق دیگر جهان است. **آلودگی هوا** روز به روز بدتر می‌شود. زندگی به تدریج برای میلیون‌ها نفر طاقت فرسا و ناپایدارتر شده است. به ویژه در کلان‌شهرهایی نظیر تهران، مشهد و اصفهان، آلودگی هوا به مرزهای بحرانی رسیده است و نفس کشیدن مردم را دچار مشکل همراه با سرفه‌هایی ممتد کرده است. چندی پیش اعتراضات گسترده ای را برعلیه مازوت سوزی شاهد بودیم که حاکی از رنج و نگرانی مردم است.

**طوفان‌های شن و گرد و غبار** به خصوص در مناطق جنوبی و غربی کشور، یکی از مهم‌ترین چالش‌های اقلیمی و زیست محیطی است که به شدت زندگی ساکنان این مناطق را تحت تأثیر قرار داده است. طوفان‌های مکرر گردوغبار، علاوه بر اثرات مستقیم بر سلامت انسان و افزایش بروز بیماری‌های تنفسی، سبب کاهش قابلیت کشت و بهره برداری از زمین‌های کشاورزی شده است. تحت چنین شرایطی، کشاورزان ناچار به ترک زمین هایشان شده اند و یا در زیر بار سنگین این طوفان‌های کشنده نفس‌شان به شماره افتاده است. همین امر باعث افزایش مهاجرت روستاییان شده است. همچنین این طوفان‌ها باعث آسیب دیدن زیرساخت‌های قنات شده اند که شاهکاری از مهندسی مردم باستان بود و بیش از سه هزار سال در مدیریت منابع آب نقش حیاتی داشته‌اند.

این سازه‌های هوشمندانه که زمانی نمادی از خلاقیت انسان‌ها در مقابله با کم‌آبی بودند، یکی پس از دیگری از بین می‌روند. آنها نقشی اساسی در تأمین آب مناطق خشک و نیمه‌خشک ایران داشته‌اند و منابع آبی که می‌توانست به کشاورزان و روستاییان امید و زندگی ببخشد، اکنون به نمادی از کارکرد ضد بشری این ساختارها تبدیل شده اند. با از بین رفتن این قنات‌ها، روستاها خالی می‌شوند، زمین‌ها خشک و بایر می‌مانند و به احتمال قوی زندگی را برای آیندگان دشوار تر خواهند کرد.

بر اساس گزارش منتشر شده توسط انجمن علوم خاک ایران و مبتنی بر گزارشی که توسط سازمان جهانی غذا و کشاورزی تایید شده است، ایران سالانه ۲ میلیارد تن خاک از دست می‌دهد، که این به طور متوسط بین ۷ تا ۱۰ تن فرسایش در هر هکتار از خاک ایران را نشان می‌دهد. **فرسایش خاک**، که در مناطق کشاورزی کشور به شدت افزایش یافته، موجب کاهش تولید محصولات کشاورزی و ورود رسوبات به رودخانه‌ها و سدها و در نتیجه باعث کاهش ظرفیت ذخیره سازی آب می‌شود. این، محصول بهره‌کشی وحشیانه‌ای است که از زمین‌ها برای سود بیشتر انجام می‌شود. این خاک ارزشمند که برای تولید ۲ سانتی متر آن طبیعت نیاز به ۵۰۰ سال زمان دارد. (۷) زمین حاصلخیز را به تلی از خاک بی‌ارزش تبدیل کرده‌اند. (۸) حتا خاک حاصلخیز تبدیل به کالایی صادراتی شده است. سرمایه‌داری هرگز از این روند دست نمی‌کشد؛ تنها چیزی که این نظام برای آن ارزش قائل است، افزایش سود است. طبیعت، که هزاران سال در خدمت زندگی انسان بوده، به منبعی بدون هزینه برای انباشت سرمایه تبدیل شده است.

**تخریب کوه‌ها** نیز یکی دیگر از جلوه‌های آشکار این سیستم ویرانگر است. کوه‌ها که به ما آب و هوا می‌بخشیدند، کوه‌هایی که در برابر سیل‌ها و

طوفان‌ها از ما محافظت می‌کردند، اکنون در معرض تخریب و نابودی هستند. باندهای مختلف اقتصادی وابسته به سیستم با بهره برداری معدنی، کوه‌ها را به خاک و اکو سیستم‌های بکر را به ویرانه‌ای غیرقابل بازگشت تبدیل کرده‌اند.

**فرونشست زمین**، فاجعه‌ای خاموش و مرگ آور است که در اثر برداشت بیش از حد آب از منابع زیرزمینی آب رخ می‌دهد. رقابت بی‌پایان برای بهره برداری از این منابع، نه تنها به زیرساخت‌ها و ساختمان‌ها آسیب می‌زند بلکه زمین‌های کشاورزی را نیز از بین می‌برد و تهدیدی جدی برای امنیت غذایی هم هست. فرونشست زمین، نشانه‌ای آشکار از این واقعیت است که سرمایه‌داری برای بقا، بدون توجه به عواقب بلندمدت ویرانگر، بر منابعی حیاتی مانند آب یورش می‌برد.

در اینجا ما به بخشی از معضلات اقلیمی اشاره کردیم. تغییر از همین لحظه باید آغاز شود. تغییری که آگاهی از دلایل شکل‌گیری وضع موجود و راه برون رفت از آن را در خود داشته باشد. با نگاه به کاپ‌ها (اجلاس‌های اقلیمی) که یکی پس از دیگری برگزار می‌شوند، این حقیقت آشکار می‌شود که چنین اجلاس‌هایی عملاً نه تنها نتیجه مثبتی ندارند، بلکه تبدیل به مکانی برای داد و ستد سوخت‌های فسیلی شده‌اند! و هر سال به جای پیشرفت، کشورها از تعهدات سال گذشته خود نیز عقب‌تر می‌روند. باید این درک در ذهن مردم نقش ببندد که این سیستم و قدرت‌های حاکم بر آن، نه تنها مشکلات زیست محیطی ما را حل نکرده‌اند، بلکه با این شتاب تخریب، شرایط زندگی را برای بشر در این سیاره به آستانه خطرناکی رسانده‌اند و این مسئله، با روی کار آمدن ترامپ که حتی اعتقادی به تغییرات اقلیمی ندارد و فاشیستی شدن امپریالیسم آمریکا، ابعاد وحشتناک‌تری نیز خواهد گرفت و تمام پیمان‌های «سبز»، تکه کاغذهایی بی‌ارزش خواهند شد. امروز، ضرورت و امکان از بین بردن اصل «گسترش بیاب یا بمیر» سرمایه‌داری بیش از هر زمانی است. سیستمی که نه تنها به بحران اقلیمی بلکه همچنین به تداوم استثمار و انواع ستم، منجر می‌شود. سرمایه‌داری امپریالیستی در اثر اجبار به کسب سود بیشتر، تمام جهان را در هم تنیده است و شیره انسان و زمین را می‌مکد تا بقا یابد. بشر می‌تواند و امکان آن را دارد که برای دنیایی بهتر مبارزه کند. دنیایی که از «گسترش بیاب یا بمیر» خبری نیست و تأمین نیازهای انسان در صدر هر اولوی قرار دارد. جهانی که از ستم و استثمار خبری نیست و انسان‌ها می‌توانند در تعاون آگاهانه به نگهبانان زمین و محیط زیست تبدیل شوند. آواکیان می‌گویند: «انقلاب را باید از همین امروز ساخت. میلیون‌ها نفر باید به این درک برسند که این سیستم منبع رنج‌های بی‌پایان برای اکثریت بشریت و تهدیدی برای وجود خود بشریت است. آن‌ها باید ببینند که انقلاب ضروری است، انقلاب ممکن است و باید برای آن کار کرد. امروز مردم باید واقعیت را ببینند و از همین حالا با چالش‌های جامعه انقلابی آینده دست و پنجه نرم کنند.» (۹)

منابع:

1. چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ و چگونه واقعا می‌توانیم انقلاب کنیم؟ | حزب کمونیست ایران م ل م
2. Pentagon Fuel Use, Climate Change, and the Costs of War, Brown University
3. NASA Global Climate Change Data
4. World Meteorological Organization
5. UN Environment Programme
6. -WHO Air Quality Guidelines - FAO Global Forest Resources Assessment
7. Soil: the foundation of life on Earth | John Innes Centre
8. Iran Loses 2 Billion Tons of Soil Every Year | Iran Focus
9. انقلاب و رهایی بشریت - باب آواکیان سایت حزب کمونیست ایران م ل م